

پوشکده سال دوست فرنگی

عرفان

نام کلید یاد گشایش و بسط و نیز قبض و قفل را تداعی می‌کند. وقتی گیر و گرفت و قفلی در کار نباشد ذکر نام کلید بی‌مورد است. قفل و بست و بستگی و رهایی توامانند و معرف یکدیگر. آن بی‌این و این بی‌آن بی‌معناست.

عنوان یک دسته کلید را از غزلی در دیوان غزلیات حضرت مولانا به وام گرفته‌ام، که ذیلاً به آن اشاره خواهم کرد. بدون اغراق هر پدیده و صورتی که با اندیشه وسیع، خلاق و معنا ساز مولانا می‌آمیزد، بی‌درنگ به رمزی حساس و معنایی دقیق و بالنده بدل می‌شود. در این کلام، کلید، زبان بیان کدامین معناست؟

احتمالاً رمز گشایش معضلات فرهنگی و آسان‌سازی امور غامض سیر و سلوک، تا سالک پیامزد که در حرج و فرج و آفت و خیز و رویارویی‌های گوناگون با مسائل، مدیریتی هوشمندانه و تأثیرگذار داشته باشد. سرشت انسان از بدو پیدایش تاکنون در زندگانی خود با دو عرصه متفاوت مواجه بوده است.

عرصه قبل از هبوط و عرصه بعد از هبوط. این دو عرصه به لحاظ حیات درونی پیوسته با هم مرتبط و بر روی همدیگر اثر گذارند.

پیش از هبوط، انسان در بهشت بی‌رنج خدا، آرام و بی‌دغدغه، اوج و عروج را فراهم داشت. طعم تلخ کامی‌های کاهنده و آزارهای گدازنده ذائقه‌جانش را نیاز زده بود، معانی



● محمد بردبار

و حقایق در پس حجاب صورت پنهان نبودند. خطر ذلالت در کار نبود. دنیای معانی  
عریان و عربانی معانی بود.

نام‌ها و رنگ‌ها ننگ آفرین نبودند. ادراک سهل الوصول بود، جهد بی توفیق را کسی  
نمی‌شناخت، صحو سُکرانگیز و سُکر، هشیاری آفرین بود. همه جا همسویی و  
همنوایی. سرشت نورانی بود و جان بی گره:

جان گرگان و سگان از هم جداست	متحد جانهای شیران خداست <sup>۱</sup>
زندگانی قبل هیوط مانند شهری بود پر از بایزید. <sup>۲</sup>	
منبسط بودیم و یک گوهر همه	بی سرو بی پا بُدیم آن سر همه <sup>۳</sup>
یک گهر بودیم همچون آفتاب	بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سَره	شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید از منجینق	تا رود فرق از میان این فریق

جای دیگر:

۱. مثنوی معنوی مولوی.

۲. هشت شهری است پر از بایزید. کلام شیخ ابوالحسن خرقانی.

۳. اشعار هر شش بیت از مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین بلخی.

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد      موسی با موسی در جنگ شد  
چونکه رنگ از آن میان برخاستی      موسی و فرعون دارند آشتی  
اما این کیفیت مطلوب، عنایت محض بود و گنج بی رنج.

هبوط آغاز شد، انسان با شبکه در هم تنیده کثیرالوجه و پراز و رمز این جهان روبرو شد. وحدت، در جان و جهان، آدمی شکست. تفرقه که رویدادی آفت آفرین است ظهور کرد. معانی در پی و پس نقاب و روپوش جهل نهان شدند. کشش های هنجار و ناهنجار، زندگی انسانی را محاصره کردند. معنای تو یک چیزی ولی چندین هزاری<sup>۱</sup>، بازگوکننده واقعیت درونی انسان شد. راه پیش رو: از جمادی تا ملاقات خدا<sup>۲</sup>، شیطان با نام دوم نفس، عرصه جان آدمی را مورد تاخت و تاز قرار داد.

از طرفی سرشت شریف انسانی که یادگار بهشت قبل از هبوط است و بل عظیم تر، با پشتوانه روح و اسماء الهی، دست به نفی موهوم و اثبات معلوم می زند و با اسقاط اضافات، در پی کشف صراط مستقیم سلوک برمی آید. دو عرصه نور و ظلمت، فراروی انسان پدیدار آمدند. در عرصه نور، روح نورانی و نورانی تر و شفاف و صیقل خورده می شود. جوانه های ارزش های توحیدی در بهار رشد عرفانی، شکوفای می شوند و عرصه حاکمیت خود را در وجود آدمی می گسترانند.

روح صیقل خورده، صور و معانی را در خود منعکس می کند. ادراک که به لطف سلوک عارفانه از تنگنای فهم مادی خارج شده از حمایت درک ازلی برخوردار می شود. درک و روح دریاگونه، وسیع و آزاد شده اند. ناگهان حادثه ای عظیم و شورانگیز به وقوع می پیوندد، که کیمیای جان آدمی است و دگرگون کننده ای تعالی بخش. آری: ناگاه آید ولی برآگاه آید.<sup>۳</sup>

حسن ازلی در آینه دل متجلی می شود. درک ازلی آن حضور را در می یابد<sup>۴</sup>، حسن هر لحظه زیبا و زیبا و زیباتر و عقل هر لحظه شیفته تر و گداخته تر و دیوانه تر. دیوانگی محبوبی که فقط از ادراک شیفته جمال برمی خیزد. در این آن شکوهمند و عرصه اعجاز آمیز، عشق متولد می شود با هزار و هزاران دسته کلید، از بهر گشودن درب های بسته زندگی آدمیان.

۱. تو یک چیزی ولی چندین هزاری - دلیل از خویش بالاتر نداری: شیخ محمود شبستری.

۲. از جمادی تا ملاقات خدا - هر کجا مانی هانی با خود آ: مثنوی معنوی.

۳. عشق، ناگاه آید ولی برآگاه آید، از سخنان خواجه عبدالله انصاری.

۴. برگرفته از مضمون شعر مثنوی معنوی: این محبت هم نتیجه دانش است کی گزافه بر چنین تخی نیست.

این نیمشبان کیست چو مهتاب رسیده  
آورده یکی مشعله آتش زده در خواب  
این کیست چنین خوان کرم بازگشاده  
یک دسته کلید است به زیر بغل عشق  
از پیغمبر عشق است ز محراب رسیده<sup>۱</sup>  
از حضرت شاهنشاه بی خواب رسیده  
خندان جهت دعوت اصحاب رسیده  
از بهر گشائیدن ابواب رسیده  
و کلام آخر اینکه: آفت عظیم حیات انسانی تفرقه ارزش‌ها و اجتماع ضد  
ارزش‌هاست.

بنابراین، توفیق محصول جمعیت ارزش‌ها و افتراق ضد ارزش‌هاست.  
در این سیر و سلوک عاشقانه و با این یگانه‌سازی است که انسان و خدا و جهان به  
اجتماع و تفاهم می‌رسند و حیات معقول در سایه این موهبت پر برکت نصیب آدمی  
می‌شود.

اکنون انسان با اندیشه عاشقانه خود، بهشت خودساخته ثانوی را تحصیل می‌کند،  
تفرقه و تشتت رخت برمی‌بندد و توحید بر تمامی شئون حیات سایه می‌افکند.  
آفرین بر عقل کل اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد<sup>۲</sup>  
همچو خاک مفترق در رهگذر یک سبوشان کرد دست کوزه‌گر